

فلسفه مردانه بودن گفتمان قرآنی

سید موسی صدر

گفتمان قرآن، چنان که دیده می شود گفتمان مردانه است به این معنی که هم موضوع سخن و هم روی سخن با مردان است. البته این بدان معنی نیست که خداوند هرگز از زنان یا با زنان سخن نگفته است، چرا که در موارد دیگری هم از زنان سخن گفته (از جمله مریم، مادر موسی، همسر نوح، همسر لوط، همسر فرعون) و هم با زنان (مانند آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره احزاب که خداوند به طور مستقیم همسران پیامبر اکرم(ص) را مورد خطاب و طرف سخن قرار می دهد) بلکه مقصود این است که معمول در وحی الهی، توجه به مردان و مسائل مربوط به آنان است، گرچه در مواردی استثنا وجود دارد. چنان که قاعده این است که سخن درباره مردان بالغ و عاقل است، اما گاه درباره کودکان و یتیمان نیز سخن می گوید.

در تأیید ادعای یادشده می توان از سوره نور یاد کرد که به جز آیه ۳۰ - ۳۱ در تمام آیات روی سخن با مردان مؤمن است، چنان که نشانه های کلامی قبل و بعد هر آیه نشان می دهد، اما همین که می خواهد حکم ویژه زنان را بیان کند ناگهان لحن خطاب تبدیل به غیبت می شود:

«و القواعد من النساء اللاتی لایرجون نکاحاً فلیس علیهنّ جناح أن یضعن ثیابهنّ غیر متبرّجات بزینة و أن یتعففن خیر لهنّ و الله سمیع علیم» نور/۶۰

این نشان می دهد که زنان در حال سخن گفتن از رویارویی و خطاب مستقیم کنار گذاشته شده اند و روی سخن با مردان است. در حالی که در هیچ جای قرآن دیده نمی شود که خطاب به زن حکمی را بیان کند و بعد راجع به مردان، خطاب تبدیل به غیبت شود.

همین گونه در زمینه خواسته ها و امیال، وقتی به پادشاهای اخروی نگاه می کنیم آنجا که قرآن از نعمتهای بهشت به تفصیل سخن می گوید، تقریباً در تمام موارد از چیزهایی نام می برد که مطابق با خواسته ها و تمایلات مردان است و تنها برای آنان جاذبه دارد:

«فیهنّ قاصرات الطرف لم یطمثهنّ إنس قبلهم و لاجانّ... کأنّهنّ الیاقوت و المرجان»

رحمن/۵۶ - ۵۸

در آن [باغها دلبرانی] فروهشته نگاه هستند که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است... گویی که آنها یاقوت و مرجانند.

«فیهنّ خیرات حسان... حور مقصورات فی الخیام... لم یطمثهنّ إنس قبلهم و لا جانّ...»

رحمن/۷۰ - ۷۴

در آنجا [زنانی] نیک خوی و نیکو رویند... حورانی پرده نشین در [دل خیمه ها]... دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است.

«و فرش مرفوعة. إنا أنشأناهنّ إنشاءً. فجعلناهنّ أبکاراً. عرباً أتراباً» واقعه/۳۴ - ۳۷

و همخوابگانی بالابند. ما آنان را پدید آوردیم پدید آوردنی و ایشان را دوشیزه گردانیده ایم؛ شوی دوست همسال.

«إنّ للمتقین مفاذاً. حدائق و أعناباً. و کواعب أتراباً» نبأ/۳۱ - ۳۳

مسلماناً پرهیزگاران را رستگاری است: باغچه ها و تاکستانها و دخترانی همسال با سینه های برجسته.

این تعبیرات نشانگر آن است که در پادشاهای اخروی نیز به خواسته ها و امیال مردان بیشتر توجه شده و زنان نادیده گرفته شده اند.

فلسفه مردانه بودن گفتمان قرآنی

حال با توجه به این واقعیت و همچنین این حقیقت که تبعیض از سوی خداوند روا نیست، یعنی معقول نیست که زن و مرد از شرایط برابر برخوردار باشند، اما خداوند جانب مردان را گرفته باشد، این پرسش قابل طرح است که چرا گفتمان قرآن مردانه است؟ چرا قرآن همواره با مردان و درباره مردان سخن می گوید؛ آیا زن شایسته سخن گفتن نیست یا مسائل و موضوعات مربوط به زن و همچنین خواسته ها و تمایلات او مهم نمی باشد که قرآن همیشه از او روبرو می گرداند و همچون سوم شخص با او برخورد می کند؟ یا زن شایسته است و خواسته های او اهمیت دارد، اما علت دیگری باعث می شود که با زن کمتر سخن گفته شود و به زن کمتر پرداخته شود؟ که اگر چنین است آن علت یا عامل چیست؟

حقیقت این است که همان موارد اندکی که خداوند با زنان سخن می گوید، خود دلیل بر این است که زن شایسته سخن گفتن خداوند و طرف خطاب قرار گرفتن او هست، چنان که پرداختن به برخی زنان مثل مریم یا همسر فرعون یا ملکه سبا بویژه با نگاه تحسین و تکریم، شاهد این مطلب است که نگاه خداوند به زن نگاه منفی نیست؛ یعنی به او به عنوان موجود پست و حقیر نمی نگرد، بلکه گاه حتی به عنوان الگو و سرمشق برای مردان معرفی می شود:

«ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرأة فرعون إذ قالت ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة و نجّنی من فرعون و عمله و نجّنی من القوم الظالمین. و مریم ابنة عمران التي أحصنت فرجها فنفخنا فیہ من روحنا و صدقت بکلمات ربّها و کتبه و کانت من القانتین»
تحریم/۱۱-۱۲

چنان که آیات متعددی که بر ارزش صالحان و عمل صالح و پاداش اخروی آنان به صورت کلی تأکید دارد، مانند:

«فاستجاب لهم ربهم انی لأضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی» آل عمران/۱۹۵
«و من یعمل من الصالحات من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فأولئک یدخلون الجنّة و لا یظلمون نقیراً»
نساء/۱۲۴

نشان می دهد که خواسته ها و تمایلات زنان نیز همچون مردان مورد توجه و عنایت خداوند است. پس این احتمال که زن شایستگی مرد را ندارد و خداوند از او رو برگردانده و به او توجه ندارد، سخنی بی ارزش است و نمی تواند فلسفه مردانه بودن گفتمان قرآن باشد، ناگزیر باید علت و فلسفه دیگری جست؛ علتی که با همه آیات وحی سازگار باشد. در این نوشتار می کوشیم این علت یا فلسفه را بیابیم و تبیین کنیم. پیش از آن که به احتمالات یا نظریات مطرح شده در این زمینه بپردازیم به چند نکته به عنوان مدخل بحث اشاره می کنیم.

۱. آنچه ما را و می دارد تا گفتمان قرآن را گفتمان مردانه قلمداد کنیم، مذكر آمدن کلمات و واژه هاست که به طور عمده در چهار مقوله قرار دارد:

یک. فعل ها (آمنوا، کفروا، قال، یعلمون و...) (...)
دو. صفات (المتقین، الطائفین، القائمین، التائبون، الطیبین و...) (...)
سه. موصول ها (الذی، الذین ...) (...)

چهار. ضمایر و اشارات (هو، هما، هم، انت، انتم ...) (...)

قاعده اولیه در این کلمات این است که بیانگر جنس مذکر باشد و به گروه مردان یا به تعبیر بهتر جنس نر اشاره کند، مگر آن که نشانه قطعی بر فراگیری نسبت به مذکر و مؤنث باشد. البته در کنار اینها، واژه هایی نیز هست که به لحاظ مفهومی عمومیت و شمول نسبت به جنس مذکر و مؤنث دارد و هر دو گروه را در بر می گیرد؛ مانند برخی موصولات (من، ما) یا واژه هایی مثل: الناس، الانسان؛ که در این گونه واژه ها جنسیت نقشی در مفهوم ندارد.

۲. از مجموعه تعبیرات و واژه های مذکر در قرآن، دو مورد را باید از حوزه بحث این نوشتار بیرون بدانیم؛ یکی آنجا که آوردن تعبیر مذکر، حکایت گر جنسیت نیست، بلکه تنها امری قراردادی است؛ مانند واژه هایی که در مورد خداوند یا فرشتگان به کار می رود و یا اینکه جنبه لفظی کلمه مورد نظر است؛ مثل:

«و لقد خلقنا الانسان و نعلم ماتوسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد»

ق/۱۶

که ضمایر مذکر «نفسه» و «الیه» بخاطر مذکر بودن لفظ «انسان» آمده است. یا: «ذالك الكتاب لاریب فیه» (بقره/۲) که تذکیر ضمیر «فیه» نظر به رعایت جنبه لفظ «الكتاب» دارد و یا «و لقد کنتم تمون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه و انتم تنظرون» (آل عمران/۱۴۳) که ضمایر مربوط به «الموت» برای رعایت لفظ، مذکر آمده است. و همین طور در مورد صفاتی که به خاطر رعایت جنبه لفظی موصوف، مذکر می آید؛ مثل: «إنکم لفی قول مختلف» (ذاریات/۸) که صفت «مختلف» به لحاظ مذکر لفظی بودن واژه «قول» مذکر آمده است.

دومین مورد که باید از حوزه بحث حاضر بیرون شمرده شود آنجا است که شأن نزول یک آیه یا یک مجموعه از آیات، مرد یا مردان بوده است. در چنین موردی طبیعی است که آیات نازل شده با خطاب و لحن مذکر سخن خواهد گفت و روش دیگری جز این، معقول نیست. این مورد نیز مانند مورد پیشین ربطی به ادعای این نوشتار یعنی مردانه بودن گفتمان قرآن ندارد. زیرا مقصود از ادعای یادشده مواردی است که سخن گفتن با مردان یا درباره مردان یک پدیده اختیاری بوده و می توانسته با زنان یا درباره زنان باشد.

به دو مورد یادشده خطابات خداوند به پیامبر را نیز باید بیفزاییم که این موقعیت نیز امر طبیعی و قهری است و احتمال آن که مذکر آمدن تعبیرات به منظور ارزش دهی باشد نمی رود.

۳. بیشتر آیات قرآن همچون شیوه سخن گفتن انسانها، دارای یک جمله اصلی و چند جمله فرعی می باشند که از نظر معنی یا ارجاع ضمایر و اشارات تابع جمله اصلی هستند، در چنین وضعیتی بین نهاد جمله اصلی و گزاره های جملات فرعی رابطه دوسویه توضیحی و تبیینی وجود دارد؛ از یک سو ابهام گزاره ها از نظر ارجاع یا ارتباط، با نهاد جمله اصلی از بین می رود، و از سوی دیگر ابهام در گستره مفهوم و مقصود از نهاد، با نوع گزاره ها زدوده می شود. البته پایه و اساس در این توضیح دوسویه، تناسب یا پیوند منطقی بین نهاد و ماهیت گزاره هاست. به عنوان مثال وقتی می خوانیم: «یا

ایها الذین آمنوا إذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الى المرافق و امسحوا برؤوسکم... و إن کنتم جنباً فاطهروا» (مائده/۶) نمی دانیم که مقصود از «الذین آمنوا» تنها مردان مؤمن است یا زنان را نیز در بر می گیرد. اما وقتی که جمله بعدی، یعنی «و إن کنتم مرضی أو علی سفر أو جاء أحد منکم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتیمموا» را می بینیم، به لحاظ ترکیب «لامستم النساء» می فهمیم که نهاد گزاره اصلی از نظر مفهومی تنها مردان را شامل می شود.

عین همین بیان را در موارد دیگر نیز با اندکی دقت می توان داشت؛ وقتی حضرت شعیب خطاب به قومش می فرماید: «یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره قد جائتکم بینة من ربکم» (اعراف/۸۵) نمی دانیم که مخاطب حضرت شعیب مردان بوده اند یا مردان و زنان، اما وقتی جمله بعد را می بینیم: «فأوفوا الکیل و المیزان و لاتبخسوا الناس أشياءهم و لاتفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها» یا آیه بعد را می بینیم: «و لاتتععدوا بکلّ صراط توعدون و تصدّون عن سبیل الله...» با توجه به پیوستگی معنوی آیات، از یک سو می فهمیم که نهاد همه گزاره های یادشده همان «قوم» در جمله اصلی است، پس تمام گزاره ها به او بر می گردد، و از سوی دیگر گزاره «إوفوا الکیل...» و «ولاتتععدوا بکلّ صراط» می رساند که مخاطبان مستقیم حضرت شعیب مردان قوم بوده اند، زیرا ایشان بودند که خرید و فروش می کردند یا عملیات ایدائی برای مؤمنان ایجاد می کردند.

این توضیح و تبیین دوسویه بر پایه پیوند معنوی و تناسب منطقی و عرفی جملات و گزاره ها که در زبان شناسی امروز به ابهام زدایی بر مبنای بافت زبانی یا هم بافت از آن یاد می شود،^۲ می تواند در سطح کلان و فراتر از یک واژه یعنی در سطح جریان شناسی نیز کاربرد داشته باشد؛ مثلاً اگر بخواهیم بدانیم بنی اسرائیل که در قرآن از ایشان این همه سخن رفته و گفتار و رفتارشان گزارش شده است مردان شان مقصودند یا زنان شان؛ بزرگان شان منظور هستند یا کودکان شان؛ می توانیم با تحلیل گفتار و رفتارهای آنان تعیین کنیم که کدام یک مورد نظر هستند، و همین طور در مورد مشرکان عصر پیامبر اکرم و یا منافقان و... که در این زمینه به گونه تطبیقی سخن خواهیم گفت.

۴. بحث حاضر یک بحث تنها زبانی است که به چگونگی سخن گفتن خداوند با انسان نظر دارد، و نه بحث کلامی یا اخلاقی بر پایه اینکه آیا ارزشها و کمالات، ویژه مردان است یا فراتر از زنان و مردان. شکی نیست که محتوای آیات؛ چه در زمینه باورها و چه در زمینه ارزشها، چنان که بعضی ها فرموده اند^۳، اختصاص به مردان ندارد، اما سخن در این است که چرا این معارف و ارزشهای همگانی در خطاب به مردان القا شده است و در مواردی جانب مردان مورد توجه قرار گرفته است؟

نظریات و دیدگاه ها

در پاسخ به این پرسش که چرا گفتمان قرآن مردانه است، دیدگاه های چندی وجود دارد یا می تواند داشته باشد که برخی از آنها جنبه زبان شناختی دارد و برخی دیگر جنبه انسان شناختی یا جامعه شناختی.

دیدگاه نخست

یک احتمال این است که گفته شود واژه ها و کلمات مذکر در آیات، از نظر مفهوم، فراگیرتر از مذکر و مؤنث هستند و مصداق های هر دو گروه را در بر می گیرند. به تعبیر دیگر مذکر و مؤنث بودن مصداق، نقش تعیین کننده و نهایی در شکل واژه ها ندارد؛ واژه مذکر، شامل مؤنث می شود و بر

عکس، مانند برخی موصولات (من، ما) و برخی صیغه های جمع مکسر که جنسیت در اصل مفهوم شان جنسیت نهفته نیست.

نادرستی این احتمال آشکار است؛ زیرا اولاً لغوبودن نشانه های مذکر و مؤنث در زبان عربی را در پی دارد و باعث می شود که وضع این نشانه ها امری بیهوده باشد، حال آن که چنین نیست. و ثانیاً اگر چنین احتمالی درست باشد باید واژه های مؤنث نیز به جای مذکر به کار روند، در حالی که چنین کاربردی نه درباره مذکر تنها و نه مذکر و مؤنث با هم، در زبان عربی معمول نیست.

دیدگاه دوم

نظریه دیگر در این زمینه که نظریه ای معروف و مطرح است، این است که واژه ها چه مذکر و چه مؤنث، هر یک مفهوم خاص خود را دارد، مذکر حکایت از جنس نرینه می کند و مؤنث حکایت از جنس مادینه، اما در مقام کاربرد، آن گاه که از جمع مختلط از زن و مرد حکایت یا خطاب می شود، جانب مردان تغلیب و ترجیح داده شده و واژه مذکر به کار می رود.

«برخی از آیات ظاهراً فقط مردان را مورد خطاب قرار می دهد، این امر از باب تغلیب؛ یعنی غلبه در بیان و سخن است، مانند آیات اول سوره مؤمنون که صفات افراد مؤمن را بدین گونه بیان می کند: «قد أفلح المؤمنون...» گرچه این جملات تماماً مذکر هستند، ولی بین مذکر و مؤنث مشترک می باشند.»^۴

این نظریه چند ویژگی دارد؛ یکی اینکه بر اساس این نظریه مفهوم واژه تغییر نمی کند، بلکه در مقصود و منظور آن تعمیم داده می شود. دیگر اینکه این نظریه تنها کاربرد واژه های مذکر را در جمع مختلط یا اجتماع زن و مرد توجیه می کند. سوم اینکه بر مبنای این نظریه کاربرد واژه های مذکر برای مؤنث، مجاز است و نه حقیقت؛ زیرا تغلیب نوعی مجاز شمرده می شود؛ چنان که زرکشی در البرهان می نویسد:

«جمیع باب التغلیب من المجاز، لانّ اللفظ لم يستعمل فیما وضع له، ألا تری أنّ القانتین موضوع للذکور الموصوفین بهذا الوصف، فاطلاقه علی الذکور و الاناث علی غیر ما وضع له، و قس علی هذا جمیع الأمثلة السابقة.»^۵

راجع به اینکه فلسفه تغلیب چیست دو برداشت وجود دارد:

بعضی گفته اند که طبیعت زبان عربی مرد محور است. پس تغلیب مذکر بر مؤنث، در حقیقت ویژگی و مقتضای ذاتی زبان عربی است.^۶

برخی دیگر بر این باورند که تغلیب در گفتار، پدیده مربوط به محاوره است، یعنی هرگاه زبان، زبان محاوره بود تغلیب در آن صورت می گیرد، نه آن که طبیعت زبان اقتضای چنین چیزی را داشته باشد. و چون قرآن زبانش، زبان محاوره است، به طور طبیعی در زبان قرآن نیز تغلیب وجود دارد.

«اگر تعبیرات قرآنی به صورت مذکر آمده است، بر اساس فرهنگ محاوره می باشد، نه بر اساس

ادبیات کتابی.»^۷

این نظریه به رغم آن که نظریه شناخته شده و نسبتاً پذیرفته شده ای در حوزه زبان قرآن است، اما با سه مشکل اساسی روبروست.

یکی اینکه این نظریه به پرسش «چرا گفتمان قرآن مردانه است؟» دقیقاً پاسخ نمی گوید، بلکه پرسش را یک گام عقب تر می برد و این سؤال را مطرح می کند که چرا طبیعت زبان عربی مرد محور شده است؟ یا چرا در زبان محاوره جانب مرد بر زن غلبه داده می شود؟ بدیهی است که تغلیب در زبان عربی یا در محاوره پدیده ای بدون علت نیست. پاسخ به پرسش فوق در گرو کشف این علت خواهد بود.

دیگر اینکه این نظریه بر فرض آن که درست باشد تنها بخشی از مشکل را حل می کند که عبارت است از سخن گفتن با مردان؛ اما محورهای دیگر مانند سخن گفتن درباره مردان که در گزارشهای تاریخی قرآن مطرح است یا توجه به خواسته ها و امیال مردان در پادشاهی اخروی با این نظریه قابل توجیه نیست؛ زیرا در این موارد روی سخن با مردان نیست تا فرضیه تغلیب مطرح گردد.

بعضی، از ایراد اخیر این گونه پاسخ داده اند که در پادشاهی اخروی قرآن از تعبیر «ازواج» یا «حورالعین» استفاده کرده است و این تعبیر هم برای مردان کاربرد دارد و هم برای زنان، پس هم مردان بهشتی دارای همسرند و هم زنان بهشتی دارای شوهر: «همان گونه که مرد، زوج زن است، زن نیز زوج مرد است.»^۸

یکی از قرآن پژوهان نواندیش می نویسد:

«همه اهل بهشت، از زن و مرد، همسرانی از حور عین دارند؛ یعنی حور عین نیز مذکر و مؤنث هستند. پس مردان، حور عین مؤنث و زنان، حور عین مذکر دارند و این آیه که «وارد بهشت می شوند» برای زن و مرد است و «همسران تان» نیز خطاب به هر دو؛ پس زن وضعیتی همانند مرد دارد، و هرگاه سخن از بهشت است واژه همسران به کار می رود، نه زنان یا زن، یا مرد یا مردان.»^۹

اما با این همه پاسخ یادشده ره به جایی نمی برد؛ زیرا گرچه کلماتی چون «ازواج» یا «حورالعین» از نظر مفهوم شامل مرد و زن می شود، اما در آیات قبل و بعد از این واژه ها نشانه ها و شواهدی وجود دارد که نشان می دهد مقصود زنان هستند و نه مردان، مثلاً در سوره رحمن آمده است:

«حور مقصورات فی الخیام. فبأی آلاء ربکما تکذبان. لم یطمثهنّ إانس قبلهم و لاجانّ...»

الرحمن/ ۷۲ - ۷۴

تعبیر «لم یطمثهنّ» که کنایه از دوشیزگی است دلیل بر این است که مقصود از «حور» زنان است و نه مردان، و همین طور در سوره واقعه آمده است:

«و حور عین. کأمثال اللؤلؤ المکنون» واقعه/ ۲۲ - ۲۳

گذشته از آن که توصیف به «مروارید درون صدف» با زنان تناسب دارد تا مردان، از آنجا که این نعمت برای دسته «سابقون» بیان شده، و در مقابل برای «اصحاب الیمین» می گوید:

«و فرش مرفوعه. إنا أنشأناهنّ إنشاءً. فجعلناهنّ أبکاراً. عرباً أتراباً» واقعه/ ۳۴ - ۳۷

و این تعبیر صریح در مادینه بودن است، از قرینه مقابله می فهمیم که منظور از «حورعین» در دسته نخست نیز زنان هستند و نه مردان.

و همچنین در مورد واژه «ازواج» در سوره آل عمران آمده است:

«قل أُنبتکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنّات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها و

ازواج مطهّره و رضوان من الله...» آل عمران/ ۱۵

تعبیر «بخیر من ذلکم» نشان می دهد که نعمتهای مطرح شده در آیه، با چیزهای دیگری مقایسه شده اند. وقتی به آیه پیش از آن نگاه می کنیم می خوانیم:

«زین للناس حبّ الشهوات من النساء و البنین و القناطر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الأنعام و الحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا...» آل عمران/۱۴

از تعبیر «من النساء» فهمیده می شود که اولاً مراد از «الناس» مردان بوده اند، و ثانیاً مقصود از «ازواج» در آیه بعد که در برابر «نساء» در این آیه قرار گرفته، زنان هستند و نه مردان.

پس پاسخ یادشده درست نیست، گرچه البته این بدان معنی نیست که در بهشت برای زنان خواسته ها شان میسر نیست، چه اینکه آیاتی وجود دارد که به صورت کلی از فراهم بودن خواسته های بهشتیان سخن گفته است، بلکه هدف اثبات این نکته بود که مقصود از «ازواج» یا «حور عین» مردان نیستند، بلکه تنها زنان اند.

مشکل سومی که این نظریه با آن روبرو است این است که تغلیب معمولاً نشانه شرافت جانب غالب بر جانب مغلوب است؛ مثل تغلیب متکلم بر مخاطب، یا مخاطب بر غائب، یا عاقل بر غیرعاقل، یا اکثر بر اقل. زرکشی می گوید:

«الغالب من التغلیب ان یراعی الأشرف، کما سبق، و لذا قالوا فی تثنیة الاب و الام: ابوان، و فی تثنیة المشرق و المغرب: المشرقین، لأن المشرق دالّ علی الوجود، و المغرب دالّ علی العدم، و الوجود لامحالة أشرف...» ۱۰

پس آنها که دیدگاه تغلیب را در قرآن پذیرفته اند ناگزیرند این نکته را نیز بپذیرند که خداوند به طور ضمنی شرافت مرد بر زن را تأیید کرده است و به هر دو جنس یکسان نمی نگرد. و این چیزی است که گمان نمی رود کسی بپذیرد، چنان که با آیات نیز سازگار نیست.

علاوه بر اشکالات یادشده ایرادهای دیگری نیز بر این نظریه وارد می شود که در اینجا جهت اختصار تنها به دو مورد اشاره می کنیم؛ یکی اینکه لازمه این نظریه این است که بیشتر تعبیرات قرآن مجاز باشد؛ زیرا بیشتر کلمات و تعبیرات مذکر است، و از سوی دیگر تغلیب نیز نوعی مجاز شمرده می شود.

دیگر اینکه این نظریه نمی تواند به این پرسش پاسخ دهد که: اگر تغلیب، ضروری بوده است (یا از آن جهت که خاصیت زبان عربی است یا از آن رو که زبان قرآن، زبان محاوره است) پس چرا گاهی خداوند از تغلیب بهره نمی گیرد و از زنان نیز به صورت تفصیلی و مبسوط نام می برد، مانند:

«إنّ المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرین و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدّقین و المتصدّقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین فروعهم و الحافظات...» احزاب/۳۵

دیدگاه سوم

نظریه تغلیب به گونه دیگر نیز قابل تبیین است و آن اینکه زبان قرآن، زبان محاوره است و در محاوره جانب مردان بیشتر مورد توجه قرار می گیرد تا زنان و به همین جهت روی سخن هم با مردان می شود.

تفاوت این تبیین با تبیین پیشین این است که در آن برداشت، تغلیب در حوزه تعبیر و لفظ مطرح می شد، اما در این برداشت، تغلیب در ذهن و عنایت ذهنی فرض می شود؛ یعنی محور توجه و سپس سخن، مردان قرار می گیرند و نه زنان.

این برداشت و تبیین نیز با همان چالشهای تبیین پیشین روبرو است؛ زیرا از یک سو پرسش را یک گام عقب تر می برد؛ یعنی می توان پرسید که چرا مردم در محاوره به مردان بیشتر توجه نشان می دهند تا زنان؟ و از سوی دیگر یک بخش از مشکل را حل می کند و نه همه بخشها و ابعاد آن را.

دیدگاه چهارم

نظریه دیگری که درخور طرح است، این است که جامعه عرب در عصر نزول جامعه ای مردسالار بوده است که تنها به مردان وامور مربوط به آنها اهمیت می داد و برای زن جایگاهی قائل نبود و چون قرآن با چنین جامعه ای مواجه است؛ جامعه ای که همه چیز از مرد و برای اوست، ناگزیر گفتمان قرآن نیز مردانه و مردسالارانه شده است.

در این نظریه دو نقطه درخور انتقاد دیده می شود. نخست آن که بر فرض آن که جامعه عرب عصر نزول، جامعه ای مردسالار بوده است و بر فرض آن که سخن گفتن قرآن با چنین جامعه ای خطاب به مردان و حتی تخصیص پادشاهی اخروی به آنان را در پی داشته باشد، اما این باعث نمی شود که وقتی قرآن از تاریخ سخن می گوید و از امتهای و جوامع غیر عرب گزارش می کند، بازهم مردان را مورد توجه قرار دهد، در حالی که داستانهای تاریخی قرآن بر اساس نوع رفتار و گفتاری که برای شخصیتهای آن نقل می کند، بیشتر سخن از مردان است. مگر اینکه گفته شود که جامعه های دیگر نیز مردسالار بوده اند، که در این صورت البته ایراد یادشده وارد نخواهد بود، اما با اشکال دیگری روبرو هستیم که به عنوان نقطه ضعف دیگر این نظریه تلقی می شود؛ و آن اینکه آنچه از وحی الهی توقع می رود مبارزه علیه پدیده مردسالاری و تخطئه این سنت است نه تأیید و پیروی از آن، در حالی که اگر گفتمان مردانه قرآن معلول پدیده مردسالاری باشد، این به معنای تأیید ضمنی و صحه گذاشتن بر آن است و گمان نمی رود بتوان به این سخن پایبند شد.

دیدگاه پنجم

پنجمین نظریه این است که مردانه بودن گفتمان قرآن، معلول حضور فعال مردان در صحنه زندگی اجتماعی است، به این معنی که از آغاز تاریخ تا زمان نزول قرآن، حتی تاکنون، زندگی اجتماعی در ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی، اداری، فرهنگی، با تلاش و تکاپوی مردان شکل می گرفته است. (که البته این خود معلول توانایی ها و استعدادها فیزیکی و روانی مردان است) و زنان در این زمینه نقش برجسته و چشمگیری نداشته اند. در چنین وضعیتی طبیعی است که وقتی قرآن از صحنه های زندگی بشر در گذشته گزارش می کند، محور سخن او جلوه های زندگی مردان باشد. یا وقتی به رویدادهای زمان نزول می پردازد، روی سخن با کسی باشد که میدان دار زندگی اجتماعی است.

این نظریه درحقیقت دو ادعا را در درون خود دارد:

الف. بر خلاف نظریه تغلیب که روی سخن را با مردان و زنان می دانست، این نظریه مدعی است که سخن خداوند در ابتدا متوجه مردان است، اگر چه مضامین آن اختصاص به مردان ندارد.

ب. علت و فلسفه این توجه و رویکرد به مردان در سخن، غلبه وجودی مردان در صحنه اجتماعی و حضور فعال آنان در عرصه جامعه است.

راجع به مدعای نخست می توان به شواهد چندی استناد جست:

یک. مذكر بودن کلمات و واژه ها طبق قاعده زبان عربی بیانگر و حکایتگر جنس نرینه است، مگر در موارد استثنایی که پیش از این اشاره شد. بنابراین فراگیر بودن معنی و مقصود کلمات نیاز به دلیل دارد و نه اختصاص به جنس مذكر. از سوی دیگر آنچه به عنوان دلیل تعمیم بیان شده که عبارت است از اشتراک تکالیف و ارزشها نیز نمی تواند فراگیری را ثابت کند، چون اگر این اشتراک مستند به خود این آیات باشد مصادره به مطلوب است و اگر مستند به آیات عام باشد مثل: «أنتی لأضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی» یا «من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن...»

در این صورت نیاز به تعمیم معنایی در واژه ها نیست، بلکه می توان مخاطب و مقصود در سخن را مردان دانست، اما با توجه به همین آیات، تکالیف و ارزشها را شامل مردان و زنان تلقی کرد. دو. مضامین آیات از نظر ساختاری بر اساس چهارمحور شکل گرفته است.

- یک سلسله حقایق راجع به خدا، انسان و جهان.

- یک سلسله تکالیف برای انسانها.

- گزارش واکنش انسانها در برابر حقایق و تکالیف ارائه شده از طریق وحی، چه به صورت مثبت؛

مانند ایمان به حقایق و پیروی از تکالیف، و چه به صورت منفی؛ مثل کفر و انکار حقایق و عصیان نسبت به بایدها و نبایدها.

- گزارش چگونگی برخورد خداوند با انسانهای مؤمن و مطیع، یا کافر و عاصی، چه به صورت تهدید و چه به صورت تشویق.

دو محور اخیر، بخش عمده آیات را به خود اختصاص داده است، چنان که موضوع سخن در هر دو محور نیز یکی است؛ زیرا همان انسانی که در برابر حقایق و تکالیف دین رفتار مثبت یا منفی از خود نشان می دهد همان انسان مورد تشویق یا تهدید الهی قرار می گیرد.

اگر به فهرست گفتار، رفتار، اندیشه و عواطف که خداوند از دو گروه مؤمنان و کافران نقل می کند بنگریم می بینیم عنصر اصلی در این گفتارها و رفتارها مردان بوده اند و نه زنان، چنان که تاریخ نیز همین واقعیت را تأیید می کند؛ یعنی این مردان بوده اند که بعضی علیه پیامبران می جنگیدند و بعضی دیگر برای دفاع از آنان. عده ای برای تضعیف دین خدا اموال شان را هزینه می کردند و عده دیگر برای تثبیت آن. برخی به خاطر خداپرستی آواره بیابانها و صحراها می شدند (اصحاب کهف) یا زن و فرزندشان مورد شکنجه و آزار قرار می گرفت (بنی اسرائیل در مصر) و برخی دیگر به خاطر پرسش بت از هیچ تلاشی دریغ نمی کردند. بعضی برای خدا همه روابط شان را با مشرکان قطع می کردند و بعضی دیگر برای حفظ دنیا شان ارتباط سری با آنان برقرار می ساختند، مانند منافقان مدینه و همین طور سایر موارد.

سه. برخی آیات با توجه به نشانه های لفظی، سیاقی یا معنوی اختصاص به مردان دارد؛ مثل آیات

مربوط به جهاد یا آیات مربوط به زنان که سفارشهایی است به مردان راجع به زنان:

«یسألونک عن المحیض قل هو أذی فاعتزلوا النساء فی المحیض» بقره/۲۲۲

«الطلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان و لا يحلّ لكم أن تأخذوا ممّا آتيتموهنّ شيئاً»
بقره/۲۲۹

«و إن أردتم أن تسترضعوا أولادكم...» بقره/۲۳۳

«و لاجنّاح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء» بقره/۲۳۵

و ده ها آیه دیگر که همه با خطاب به مردان، احکامی را راجع به زنان تشریح می کند. از سوی دیگر پیوند سیاقی و بافت استواری که بین این آیات و آیات تشریحی دیگر وجود دارد، اقتضا می کند که مخاطب را در همه آیات مردان بگیریم، و گرنه انسجام آیات بلکه جملات یک آیه از بین خواهد رفت؛ به عنوان نمونه در آیه ۲۲۳ سوره بقره آمده است:

«نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انّی شئتم...»

روشن است که خطاب در این آیه متوجه مردان است. و به دنبال آن در آیه بعد می فرماید:

«و لاتجعلوا الله عرضةً لأيمانکم أن تبرّوا و تتقوا و تصلحوا بین الناس»

گرچه حکم این آیه شامل مردان و زنان است، اما واضح است که به قرینه سیاق و پیوستگی خطاب، سخن متوجه مردان می باشد.

از همه واضح تر آیه ۲۲۱ سوره بقره است که می فرماید:

«و لاتنکحوا المشرکات حتّی يؤمنّ و لأمة مؤمنة خیر من مشرکة و لوأعجبتکم و لاتنکحوا

المشرکین حتّی يؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لوأعجبتکم...»

در این آیه خطاب نخست به قرینه «مشرکات» ویژه مردان است، به خاطر پیوستگی جملات ناگزیریم خطاب دوم را نیز متوجه مردان بدانیم و گرنه پیوند دو جمله در یک آیه از بین می رود. این واقعیت را می توان حتی در مورد آیاتی که گمان می شود خطاب عام است نیز جاری دانست؛ مثلاً آیات قصاص و آیات صوم که با تعبیر «یا ایها الذین آمنوا» شروع می شود، در میان مجموعه آیاتی قرار گرفته است که قبل و بعدشان مربوط به مردان است (بقره/۱۷۷-۱۸۷). اگر وحدت و انسجام گفتاری را بخواهیم حفظ کنیم چاره ای جز این نیست که این آیات را خطاب به مردان بدانیم، اگر چه حکم آنها اختصاص به مردان ندارد.

این نشانه ها و نشانه های دیگری از این دست بیانگر این واقعیت است که روی سخن و موضوع سخن چه در آیات مربوط به تاریخ و چه در آیات تشریح با مردان و مربوط به آنان است، اگر چه به لحاظ مدرک اختصاص به مردان ندارد و تمام انسانها را در بر می گیرد.

و اما مدعای دوم این نظریه که فلسفه محوریت مردان در گفتمان قرآن را حضور فعال و چشمگیر آنان در صحنه های زندگی اجتماعی می داند نیز نکاتی را درباره آن می توان خاطر نشان ساخت.

۱. پیش از هر چیز، تاریخ خود بهترین گواه بر حضور و ظهور مردان در جامعه و زندگی اجتماعی

است. اگر به تاریخ جوامع گوناگون، بویژه جامعه عرب عصر نزول قرآن مراجعه کنیم به وضوح می بینیم که سقف زندگی اجتماعی در تمام زوایای آن بر پایه فعالیت های مردان استوار بوده است. البته این به معنای حذف و نادیده گرفتن زن در برخی زمانها یا زمینه ها نیست، بلکه توجه به این واقعیت است که نقش زن در عرصه های اجتماعی در گذشته تاریخ، درخور مقایسه با نقش و حضور فعالانه مردان نیست.

جنگ و دفاع، اقتصاد و تأمین معیشت، سیاست و مدیریت جامعه، فرهنگ و ادب و... زمینه هایی هستند که تقریباً مردان به طور کامل میدان دار آنها بوده اند و طبیعی است که این حضور در سخن و بیان تأثیر بگذارد.

۲. اگر بپذیریم که گزارشهای قرآن از رفتار و گفتار مؤمنان، کافران، منافقان اهل کتاب و... چه در گذشته های دور و چه در عصر نزول قرآن به لحاظ سنخ گفتارها و رفتارها مربوط به مردان است، می توانیم از نوع و ماهیت آن کارها این واقعیت را به دست آوریم که مردان بیش از زنان در برخورد با دین خدا و پیامبران چه به صورت مثبت و چه به صورت منفی خود را نشان داده اند، و در دفاع یا جنگ در برابر پیامبران سهم چشمگیرتر و فعال تری داشته اند. به تعبیر دیگر نوع کارها نشانه حضور و فعال بودن مردان در صحنه های اجتماعی است و قرآن در حقیقت، همین حضور و از سوی برخورد خداوند با آن را گزارش می کند.

۳. نکته سوم در تأیید این نظریه، نوع توصیه ها و سفارشهایی است که قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص) به مردان راجع به زنان کرده است. از مجموع مطالب استفاده می شود که مرد یک عنصر اجرایی و کارپرداز نسبت به زنان است. و نقش او در جامعه، نقش عامل و مجری برنامه هاست؛ امری که نشانه حضور و فعالیت در صحنه زندگی اجتماعی است. به عنوان نمونه به آیات آغازین سوره نساء بنگرید؛ از آیه دوم تا آیه ششم که مسائل اجرایی را مطرح کرده است خطاب به مردان است:

«و اتوا الیتامی أموالهم و لاتتبدلوا الخبیث بالطیب و لاتأکلوا أموالهم إلی أموالکم... و إن خفتم ألا تنقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء... و اتوا النساء صدقاتهن نحله... و لاتؤتوا السفهاء أموالکم الی جعل الله لکم قیاماً و ارزقوهم فیها و اکسوهم... و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم أموالهم و لاتأکلوها إسرافاً و بداراً...»

اما وقتی در آیه هفتم بحث حقوقی می شود لحن سخن تغییر می کند و دیگر خطاب به مردان نیست:

«للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الأقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الأقربون مما قلّ منه أو کثر نصیباً مفروضاً» نساء/۷

سپس در آیات بعدی چون دوباره بحث اجرایی می شود روی سخن به سوی مردان باز می گردد:

«و إذا حضر القسمة اولوا القربی و الیتامی و المساکین فارزقوهم منه...»

این روش که در همه آیات مربوط به زنان اعمال شده است (مگر موارد بسیار اندک) نشان دهنده این واقعیت است که مرد به لحاظ ویژگیهای جسمی و روانی اش حضور بیشتری در عرصه های اجرایی و عملی زندگی دارد تا زنان، یا دست کم تا زمان نزول قرآن چنین بوده است. بنابراین خطاب قرآن به مردان گرچه وظایفی را بر دوش آنان قرار می دهد، اما از نوع این وظایف می توان فهمید که پایه و اساس این مسؤولیت بخشی یک واقعیت تاریخی و طبیعی است که عبارت است از فعال بودن در عرصه زندگی اجتماعی.

۴. نکته آخر اینکه شاید خالی از لطف نباشد که در داستان آدم (ع) وقتی خداوند آدم را از شیطان

برحذر می فرماید:

«فقلنا یا آدم إن هذا عدو لک و لزوجک فلا یخرجتکما من الجنة فتشقی» (طه/۱۱۷) یعنی در آغاز

خروج از بهشت را به آدم و همسرش نسبت می دهد (لایخرجتکما)، اما نتیجه خروج را که مشقت و

به سختی افتادن است تنها به آدم نسبت می دهد (فتشقی). این می تواند نشان دهنده این واقعیت باشد که مسؤول و عهده دار اصلی چرخه زندگی مادی در زمین که حضور و ظهور در صحنه را در پی دارد، مردان هستند. بگذریم از اینکه تعلیم اسماء که کنایه از تسلط علمی بر جهان و در نتیجه سلطه عملی بیشتر بر آن است، تنها به آدم نسبت داده شده و نه آدم و همسرش.

اینها و امور دیگری از این دست می تواند بیانگر و تأیید کننده این نظریه باشد که مردان بیش از زنان در عرصه اجتماعی حضور داشته و فعال بوده اند (دست کم تا زمان نزول قرآن) و همین موجب آن شده که گفتمان قرآن مردانه شود؛ یعنی موضوع و محور و مخاطب سخنان چه در گذشته و چه در زمان نزول مردان باشند و ربطی به شایستگی ذاتی مرد و ناشایستگی زن ندارد.

البته در اینجا یک پرسش باقی می ماند که گرچه در گذشته به اجمال پاسخ داده شد، اما در اینجا نیاز به توضیح بیشتر دارد و آن اینکه آنچه تاکنون بیان شد تنها دو محور از محورهای گفتمان مردانه قرآن را توجیه می کند که عبارت است از سخن گفتن درباره مردان و سخن گفتن با مردان، یعنی از بحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که حضور مردان در صحنه اجتماعی در گذشته و زمان نزول آیات، باعث محور قرار گرفتن مرد در گزارشها و مخاطب قرار گرفتن او در خطابها گردیده است؛ اما چه ضرورتی داشته است که در پاداشها نیز خواسته های مردان مدنظر قرار گیرد و نعمتهای بهشت همه برای مردان باشد؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که پاداش اخروی چه به لحاظ نوع و چه به لحاظ عامل بهره مند، تابع و نتیجه عملکرد دنیوی است؛ یعنی هر کس هر چه کرده است پاداش می گیرد. بنابراین اگر بپذیریم که مردان در دنیا حضور بیشتر و چشمگیرتری در صحنه عمل و زندگی داشته و بازیگر نقش اول در این زمینه بوده اند، طبیعی است که وقتی از پاداش عمل سخن به میان می آید توجه به مردان بیشتر صورت بگیرد تا زنان. اینکه گفتیم بیشتر، برای اینکه پاداشهای اخروی به صورت کلی و اجمالی برای زنان نیز بیان گردیده است مانند:

«أنتی لاضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی بعضکم من بعض» آل عمران/ ۱۹۵

آنچه گفته شد تنها درباره نعمتهایی است که به صورت عینی و جزئی برای مردان مطرح شده است.

شاهد بر مطلب یادشده این است که نه تنها پاداشهای اخروی بلکه کیفیهای اخروی نیز برای مردان مطرح گردیده و آیاتی که از عذابها و شکنجه های جهنم سخن می گوید همه خطاب به مردان است، این نشان می دهد که توجه به مردان در بیان پاداشها نه به خاطر جانبداری یا ارزش دهی به مردان، بلکه بر اساس عینیت و واقعیت فعال بودن آنان در عرصه های زندگی - چه به صورت مثبت چه به صورت منفی - بوده است. این واقعیت را می توان به تعبیر دیگری نیز بیان کرد و آن اینکه طبق بیان قرآن، انسانها در قبال وحی به سه گروه مؤمن، کافر و منافق تقسیم می شوند. از سوی دیگر کافران و منافقان به لحاظ نوع کارها و سخنانی که از آنان گزارش شده مردان بوده اند، از این رو کیفیهای اخروی که مطرح می شود خطاب به آنان است. از سوی دیگر، از مؤمنان نیز نیمه مذكر مورد توجه قرار می گیرد و نعمتهایی که مطلوب آنان است بیان می شود تا نتیجه عمل را به رخ گروه مقابل یعنی کافران و منافقان بکشد.

برای تأیید این واقعیت که شیوه قرآن در تبیین رفتار انسانها بر پایه مقایسه و رویارو قراردادن گروه ها و به تصویر کشیدن رفتارهای متفاوت آنان و پیامدها دنیوی و اخروی آن رفتار، استوار می باشد، نیاز به جست و جوی زیاد نیست، کافی است که به آیات تاریخی و آیات پاداشها و کیفرها مراجعه کنیم، خواهیم دید که تقریباً در تمام موارد، رویارویی گروه های گوناگون انسانها در نظر گرفته شده است؛ به عنوان نمونه مراجعه کنید به آیات: ۲ - ۲۰ سوره بقره، ۱۱ - ۲۸ سوره طور، ۶ - ۱۲ سوره ملک، ۱۹ - ۳۷ سوره حاقه، ۴۱ - ۵۰ سوره مرسلات، ۲۲ - ۳۶ سوره نبأ، ۳۷ - ۴۱ سوره نازعات، ۷ - ۳۱ سوره مطففین، ۷ - ۱۳ سوره انشقاق، ۲ - ۱۶ سوره غاشیه.

سخن آخر

در پایان سه نکته را می توان یادآور شد:

۱. حضور طبیعی مردان در صحنه های زندگی اجتماعی که نظریه اخیر بر آن تأکید دارد، با پدیده مردسالاری تفاوت دارد؛ زیرا در پدیده مردسالاری حاکمیت و سلطه مرد بر زن و مظلومیت و محرومیت زن در برابر مرد مطرح است، حال آن که در بحث حضور مرد در صحنه های زندگی، سخن در کلیت کار و فعالیت مردان در جامعه و برای جامعه است، چه ارتباطی با زنان داشته باشد؛ مانند فراهم آوردن هزینه های خانواده، یا نداشته باشد؛ مانند جنگ و دفاع.

بنابراین توجه به حضور فعال مرد در گفتمان قرآنی نه تنها پدیده منفی نیست، بلکه به معنای درک واقعیت و دخالت دادن آن در نظام گفت و گو یا تصمیم است، چنان که این به معنای نفی شایستگی ذاتی زن در رویارویی گفتاری با خداوند نیز نیست، همان گونه که گزارش حضور برخی زنان در صحنه های اجتماعی مثل ملکه سبا یا همسر فرعون یا زنان مصر در داستان یوسف، مؤید این واقعیت است.

۲. از برخی آیات چنین استفاده می شود که زن ابزار و وسیله ای است برای آرامش و راحتی مرد:

«و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إلیها» روم/۲۱

«و هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن إلیها» اعراف/۱۵۹

از آنجا که قرآن راجع به مرد چنین سخن نگفته است، مطلب یادشده دستاویزی شده است برای نقد و منفی جلوه دادن دیدگاه قرآن نسبت به زن و اینکه زن شخصیتی برابر با مرد ندارد، بلکه ابزاری است برای آسایش او.

اگر نظریه اخیر در باب گفتمان مردانه قرآن را بپذیریم دیگر مجالی برای چنین انتقادی باقی نخواهد ماند؛ زیرا بر اساس این نظریه واقعیت حضور اقتضا کرده است که سخن با مردان باشد، و طبیعی است که در چنین وضعیتی وقتی سخن از نقش زن در خانواده به میان آید، بیش از هر چیز نقش زن برای مرد مخاطب مطرح می شود که طرف سخن است و اگر چنانچه وضعیت به عکس بود، یعنی زن طرف سخن می بود و از نقش مرد در خانواده سخن به میان می آمد، لحن سخن نیز بر عکس می شد؛ یعنی آن گاه خداوند می فرمود که از جنس گوهر شما زنان، مردان را آفریدیم تا مایه آرامش شما باشند. بنابراین نه این حالت، نشانه ابزار بودن مرد برای زن است و نه حالت پیشین نشانه ابزاری بودن زن برای مرد، بلکه مقتضای حال خطاب را باید در نظر گرفت.

۳. از بخش‌های گذشته به این نتیجه رسیدیم که از آغاز تاریخ (تا آنجا که داستانهای تاریخی قرآن نشان می‌دهد) تا زمان نزول قرآن، مردان حضور برجسته در زندگی اجتماعی داشته‌اند و خیمه زندگی اجتماعی بر پایه فعالیت آنان استوار بوده است و از همین رو در حوزه هدایت و ضلالت نیز نقش اول را داشته‌اند، اکنون پرسش این است که آیا این حضور انحصاری مرد یک واقعیت تاریخی است و می‌تواند در آینده تغییر کند و باید تغییر کند؛ یا اینکه استمرار تاریخی این پدیده را دلیل بر طبیعی بودن و حق بودن آن بگیریم و اگر چنانچه آینده این حضور را به نفع زن کم‌رنگ کند به عنوان انحراف تلقی کنیم و در برابر آن ایستادگی نماییم؟

قرآن در این زمینه سخن صریحی ندارد یا نویسنده نتوانست بیابد، اما از برخی آیات به تلویح استفاده می‌شود که در آینده زندگی اجتماعی بشر، زنان در برخی زمینه‌ها مثل زمینه اندیشه و سخن حضور برابر با مردان خواهند داشت:

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر و یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحهم الله إن الله عزیز حکیم» توبه/۷۱

۱. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۳-۵۸/۴.
۲. جورج بول، نگاهی به زبان (یک بررسی زبان شناختی)، ترجمه نسرین حیدری، ۱۴۶.
۳. جوادی آملی، عبدالله، زن در آینه جلال و جمال، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۶۹.
۴. وکیلی، الهه، نگرش تطبیقی زن در آینه قرآن، زردشت، یهود و مسیحیت، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۸۱.
۵. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۳۷۹/۳.
۶. ابوزید، نصر حامد، دوائر الخوف قرائة فی خطاب المرأة، بیروت، المركز الثقافی العربی، ۳۰-۳۱.
۷. جوادی آملی، عبد الله، زن در آینه جلال و جمال، ۸۰.
۸. همان، ۹۹.
۹. شحرور، محمد، الكتاب و القرآن قرائة معاصرة، بیروت، شركة المطبوعات للتوزیع و النشر، ۲۳۲.
۱۰. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۳۷۹/۳.

